

«فَسَوْفَ نُضِلُّهُ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» پس او را بر روی در آتش می افکنیم و... گویا که گفته شده است: چه کسی از ما، از صرف مال به سبب باطل آمرزیده می شود، پس خداوند برای تسلی دادن و راضی کردن بندگان فرمود: اگر از گناهان کبیره اجتناب ورزید خداوند بقیه گناهان شما را می بخشد.

تحقیق گناه کبیره و صغیره

اخبار و اقوال در بیان کبیره مختلف است، و در بعضی از اخبار آمده است که گناه کبیره هفت تا است و در بعضی بیشتر، و در بیان انواع آن نیز اختلاف است، و باید میزانی در دست باشد که اعمال بدان وسیله وزن شوند و بین اخبار و اقوال جمع گردد. پس می گوئیم:

افعال از جهت اینکه حرکات و سکانات است متّصف به حسن و قبح نمی شود، چون همه ی افعال در حیثیت حرکت و سکون مشترکند، و همچنین از جهت نسبت افعال به انسان نیز متّصف به حسن و قبح نمی شود، چون همه ی حرکات و سکانات در این حیثیت مشترك هستند، و همچنین از حیث اینکه افعال دارای انواع مخصوص است مانند نماز و روزه و جهاد و قتل و غارت و فساد متّصف به حسن و قبح نیست، زیرا این افعال گاهی متّصف به حسن است و گاهی متّصف به قبح.

بلکه حسن و قبح از حیث نسبت آنها به عقل و جهل به اعمال نیست

داده می‌شود.

پس هر عملی که از انسان به سبب حکومت عقل و طاعت آن صادر شود آن عمل حسن و نیکو است در هر صورتی که باشد؛ مخصوصاً اگر عقل انبیا و اولیا علیهم‌السلام باشد که آنان دارای عقل کلّی، و بر حقایق آن امور محیط هستند.

و بر حسب درجات طاعت و قبول حکومت، درجات خوبی و نیکوئی نیز در شدّت و ضعف متفاوت می‌شود و هر چیزی که از حکومت جهل و طاعت آن صادر شود مخصوصاً جهل کلّی که شیطان است آن کار بد و گناه است، در هر صورتی که باشد.

و بر حسب تفاوت درجات طاعت و قبول حکومت آن، درجات گناه و زشتی نیز در شدّت و ضعف و صغیره و کبیره بودن متفاوت می‌شود. پس هر کس که طاعت خدا و پیروی اوامر او را اراده کند، هر چه از او صادر شود بر طبق این اراده، نیکو خواهد بود، ولی حسن و نیکویی آن ضعیف است.

و آنگاه که فهمید اوامر عقل که اوامر خداست از اوامر جهل که اوامر شیطان است جدا نمی‌شود؛ بلکه يك آگاه و بینای نقّاد و صاحب قلب زیرك، می‌خواهد که متّصل به عقل کلّ بوده و حسن و قبح اعمال را از خدا دریافت دارد، تا اینکه اوامر عقل، از اوامر شیطان جدا شود و واضح گردد، و آن نقّاد عبارت از نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا ولی علیه‌السلام است.

در این جا اگر عزم نمود که به نبی یا ولی برسد و از او این حقایق را اخذ کند پس هر فعلی که به حسب این عزم از او صادر شود، حسن و نیکوئی آن فعل، قوی‌تر از اوّل است.

وقتی که شخص متّصل به این عالم (نبی یا ولی) شد، و با او عهد بست، و

به دست او بیعت نمود و مطیع و تسلیم او شد، و احکام قالبی را از او گرفت؛ این اخذ و بیعت همان اسلام است. و هر فعلی که بر حسب این تسلیم و اخذ صادر شود، حسن و نیکوئی آن قوی تر از مرحله ی قلبی خواهد بود. و آنگاه که فهمید که اسلام و احکام قالبی، قالب هایی برای احکام باطن هستند، و رسیدن به حضور عقل ممکن نیست مگر از راه باطن، و سلوك از طریق باطن به حضور عقل ممکن نیست مگر به سبب رفع مانع و ارتکاب چیزی که باعث و مقتضی آنست؛ و از طرفی دانست که شناختن مانع و باعث ممکن نیست مگر به سبب اخذ از بینای حکیم، و عزم بر رسیدن به او و گرفتن احکام از او، در چنین حالتی حسن فعلی که از جهت این عزم صادر شود قوی تر است.

و آنگاه که به آن حکیم رسید و بر قبول احکام باطنی با او بیعت نمود و احکام باطن را از او گرفت که آن اخذ و بیعت عبارت از ایمان است، در این صورت شخص مؤمن شده است، و حسن و نیکوئی افعالش که از این جهت صادر می شود قوی تر از مراحل قبلی است.

و بعد از ایمان هم درجاتی دارد تا اینکه به عقل می رسد و به سبب آن محقق و موجود می شود، و در این هنگام است که او اصل و فرع حسنات و اوّل و آخر آن می شود، چنانکه ذکر شده است: «هر گاه از خیر و ذکر شود شما اصل و فرع و اوّل و آخر آن هستید.»

عکس این مطلب نیز در مورد کسی است که جهل به وسیله او محقق شود پس او اصل و فرع و گناه و اوّل و آخر آن می شود. و هر کس که تحقق وجودش به سبب جهل باشد، در بدی و زشتی قوی تر از خود جهل است، چنانکه آنچه که به وسیله ی عقل، محقق و موجود می شود، قوتی تر از خود عقل است.

از همین جهت است که علیؑ، مقدّم بر عقل و جبرئیل است. و دشمن علیؑ، مقدّم بر شیطان و هر صاحب بدی است تا جائی که معصیت و گناه هر گناه کننده‌ای، بر او بار می‌شود.

و هر کس که در طاعت جهل، متمکّن و توانا باشد، به نحوی که هیچ اثری از طاعت عقل در او نماند، هر کاری که انجام دهد، گناه کبیره است.

و هر کس که در طاعت جهل متمکّن نشده باشد، بلکه اثری از اطاعت عقل یا اثری از اراده‌ی اطاعت عقل در او باقی مانده باشد، هر فعلی که از جهت طاعت جهل از او صادر شود گناهی است که اگر خدا بخواهد بخشیده می‌شود، و هر کسی که اطاعت عقل یا اراده‌ی اطاعت او بر او غالب شده باشد، و طاعت جهل گاهی بر او عارض شود، پس هر فعلی که از جهت نادانی، از او صادر شود آن لغزشی است که محو می‌شود انشاء الله. و بین مراتب مذکور در حسنات و سیئات درجاتی است، که بر حسب شدّت و ضعف، فقط به چند مورد منحصر نمی‌شود. و آنچه که ذکر شد امّهای آن درجات است. و به این اعتبار که نسبت کار خوب و بد به فاعل بر می‌گردد، شراب خوردن دعبل^۱ گناه صغیره است، و نماز خواندن ناصبی^۲ ها گناه کبیره می‌باشد.

و به همین جهت وارد شده است که با اصرار بر گناه دیگر هیچ گناهی صغیره نیست.

یعنی با تمکّن در طاعت جهل؛ به نحوی که هر وقت امکان به انجام معصیت فراهم شود و قدرت بر آن داشت در معصیت واقع می‌گردد. نیز وارد شده است که با استغفار، گناه کبیره‌ای نیست؛ یعنی با باقی ماندن در اطاعت

۱- دعبل خزاعی شاعر شیعی که در مدح اهل بیت اشعار بسیار سروده است (۱۴۳-۲۳۹ ه.ش).

۲- فرقه‌ای که دشمن علیؑ (ع) بوده و صبّ علی (ع) را جایز می‌دانستند.

عقل، به طوری که او را وادار به استغفار کند، گناه کبیره‌ای باقی نمی‌ماند.
گاهی بین خود انواع حسنه‌ها و سیئه‌ها قطع نظر از فاعل یا با ملاحظه‌ی فاعل واحد مقایسه به عمل می‌آید که بعضی از حسنات نیکوتر از بعضی دیگر و بعضی از گناهان غلیظ‌تر و زشت‌تر از بعضی دیگر محسوب می‌شود.
مانند وطی حرام که از يك فاعل صادر شود، که آن وطی اگر با زن محصنه و یا با ذکور باشد زشت‌تر و غلیظ‌تر از وطی با غیر محصنه است.
وطی زن غیر محصنه زشت‌تر و غلیظ‌تر از وطی چهار پایان، و وطی حرام غلیظ‌تر از نگاه حرام است.

پس معنی آیه این است که اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید (اجتناب از تمکّن در طاعت از جهل)، از گناهان دیگر شما که به سبب طاعت جهل از شما صادر می‌شود می‌گذریم و لغزش‌های شما را که بر شما عارض می‌شود محو می‌کنیم.

«وَ» و پس از زایل کردن اثر جهل که آن جهل مانع دخول در دار کراحت می‌شود، «نُذِخْکُمْ مُدَّ خَلَاکَرِیمًا» شما را به مقام بلند می‌رسانیم، یا در مکان با عظمتی داخل می‌کنیم.

آیات ۳۲-۴۰

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ يَ بَعْضُکُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲) وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ

نَصِيْبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳) الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَنِتَتُ حَفِظَتْ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴) وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵) وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنَمِ بٍ وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (۳۶) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (۳۷) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ وَقرِينًا فَسَاءَ قرِينًا (۳۸) وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

ترجمه

و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شمارا بر دیگری برتری بخشیده است،

آرزو مکنید؛ مردان را از کار و کردار خویش بهره‌ای و زنان را [نیز] از کار و کردار خویش بهره‌ای معین است و [هر چه خواهید] از فضل الهی بخواهید، و خداوند از همه چیز آگاه است. و برای همه در آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک به جا گذاشته‌اند، میراث برانی قرار داده‌ایم. و [نیز] کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، بهره‌شان را [از ارث] به آنان بدهید، که خداوند بر هر چیزی گواه است. مردان باید بر زنان مسلط باشند چرا که خداوند بعضی از انسانها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است، و نیز از آن روی که مردان از اموال خویش [برای زنان] خرج می‌کنند؛ زنان شایسته آن‌اند که مطیع و به حفظ الهی در نهان خویش‌تندار هستند؛ و زنانی که از نافرمانیشان بیم [و آگاهی] دارید باید نصیحتشان کنید و [سپس] در خوابگاهها از آنان دوری کنید و [سپس اگر لازم افتاد] آنان را [به آهستگی و به قصد تأدیب] بزنید؛ آنگاه اگر از شما اطاعت کردند، دیگر به زیان آن‌ها بهانه جویی [و زیاده‌روی] نکنید؛ خداوند بلند مرتبه‌ی بزرگوار است. و اگر از بالا گرفتن اختلاف بین آنان بی‌مناک بودید، داوری از خانواده‌ی مرد و داوری از خانواده‌ی زن تعیین کنید؛ که چون به اصلاح [ذات البین] کوشند، خداوند بین آنان الفت و آشتی برقرار خواهد ساخت؛ چرا که خداوند دانا و آگاه است. و خداوند را بپرستید و چیزی را برای او شریک نیاورید و به پدر و مادر و به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه‌ی خویش و همسایه‌ی بیگانه و همنشین و در راه مانده و ملک یمین خود نیکی کنید، [و بدانید] که خداوند کسی را که متکبر فخر فروشی باشد، دوست ندارد. [همان] کسانی که بخل می‌ورزند و مردمان را به بخل و می‌دارند و آنچه خداوند از فضل خویش به آنان بخشیده پنهان می‌دارند؛ و برای کافران عذابی خفّ‌بار آماده ساخته‌ایم. و کسانی که اموالشان را برای نمایش دادن در چشم مردمان، می‌بخشند و به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارند؛ و کسی که شیطان همنشین او باشد، چه بد همنشینی است. و آنان را چه زیان داشت اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خداوند روزیشان داده بود، می‌بخشیدند؟ و خداوند به [احوال] آنان داناست. خداوند به اندازه‌ی ذره‌ای نیز ستم نمی‌کند، و اگر حسنه‌ای باشد

[و از کسی سر بزنند] به آن دو چندان پاداش می‌دهد و از پیشگاه خود [به بندگان] پاداشی عظیم می‌بخشد.

تفسیر

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ يَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» تمنّی، طلب کردن امر محال یا طلب چیزی است که اسباب وصول به آن تهیّه دیده نشده باشد، و ممکن است که مقصود هر دو معنی باشد.

مقصود از فضل چیزهائی است که به آن برتری داده است، و یا نعمت‌های صوری است؛ از قبیل وسعت عیش، امنیّت، صحّت، قدرت و عظمت در جسم، جاه، مسکن، زوج، قوا، جوارح و غیر اینها، یا نعمت‌های باطنی است از قبیل اخلاق، علم، حکمت، حسن تدبیر، الفت، زهد، طاعت و امثال آن.

و تعبیر از نعمت‌ها به آنچه که خداوند برتری داده است برای اشاره به علّت نهی از تمنّا و درخواست از فضل خداوند است. و چون نهی بر تمنّی وارد شده عبارت از طلب است بدون حصول اسباب، در حالی که به این امر معتقد شده است که مطلوب و مورد تمنّا، نعمت‌هائی است که خداوند آنها را بر بعضی افراد تفضّل کرده است (در حالیکه وسایل و اسباب حصول تفضّل مانند نبوّت و یا ولایت در وی موجود نیست)...

لذا مقصود از نهی هر يك از تمنّاها قید آنها می‌باشد، گویا که گفته است: چیزی را بدون وسیله‌ی حصول آن طلب نکنید، زیرا که:

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْتُ لَهُمْ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْتُ لَهُنَّ»

مردان از آنچه کسب کردند و نیز زنان از آنچه کسب کردند، بهره می‌برند، پس باید متوسّل به اسباب بشوید و بعضی نعمت‌ها را طلب نکنید، زیرا آن نعمت‌ها از

فضل خداوند است، پس توجّه شما به خدا باشد.

«وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ يَ» و از فضل خدا بخواهید، در این سخن به علّت هر دو نهی و مفهوم مخالف آنها به طور اختصار اشاره شده است.

امّا سؤال و درخواست، یا با زبان قال است که، به آن اعتنایی نمی‌شود، زیرا پاسخ الهی و فضل او بر مردم به قدر استعداد است. و یا با زبان حال است، خواه به زبان قال همراه باشد یا نباشد، زیرا که بر خداوند مقدار استعداد و خفایای استحقاق مخفی نیست.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» پس چگونه مقدار استحقاق شما بر خدا مخفی می‌ماند. چون خداوند در این آیه اشاره کرد به توقّف تفضّل بر استعداد و استحقاق که به سبب کسب حاصل می‌شود، جای این سؤال پیش می‌آید که گفته شود، که گاهی خدای تعالی تفضّل می‌کند بر ورثه به مال وارث در حالی که استعداد آنها در اینجا به سبب کسب نیست.

خدای تعالی اشاره کرد که در آنجا هم استعداد و کسب وجود دارد، زیرا که استعداد و کسب اعمّ از این است که با اختیار باشد یا به تکوین، چون توارث محقّق نمی‌شود مگر بین دو چیزی که در نسبت جسمانی متناسب باشد، و به همین نسبت هر يك از وراثت و ارث گزار کیفیتی را از دیگری کسب می‌کند و سنخیتی با آن پیدا می‌کند که به سبب آن مستحقّ تفضّل خداوند به مال یکی بر دیگری می‌شود.

و نیز هر يك از آن دو، پاره‌ی گوشت دیگری یا مثل آن است، پس کسب کردن یکی از آن دو به اختیار، به منزله‌ی کسب دیگری است.

یا اینکه توارث بین دو نفر است که با نسبت کسبی اختیاری متناسب

باشد. مانند عقد ملك^۱ در مورد بنده‌ی آزاد شده، و عقد ضمان جریره^۲ در ضامن جریره و عقد ایمان و اسلام^۳ در نبی ﷺ یا امام علی علیه السلام، پس فرمود:

«وَ» چنین نیست که مردان و زنان هر کدام از دیگری بتوانند ارث ببرند چه نسبتی با هم داشته باشند یا نداشته باشند، بلکه

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ» برای هر يك از ارث برنده‌ها خویشان مخصوص است یا صاحبان نسبت‌ها، مخصوصی هستند که بر آنان تفضل می‌کنیم و به سبب استحقاق در قرابت یا نسبت در عقد، ارث می‌برند.

«مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ» عقد ملك، یا عقد ضمان جریره، یا عقد اسلام و ایمان، یعنی وقتی که خویشی نسبی نباشد، نوبت مولای آزادکننده می‌رسد طبق تفصیلی که در فقه ذکر شده است، و اگر آن هم نباشد ضامن جریره وارث است، و اگر نبود نبی ﷺ یا امام علی علیه السلام وارث است.

و بنابر آنچه که بیان کردیم احتیاجی به پذیرش قول نسخ در آیه نیست چنانکه بعضی گفته‌اند، که مردی با دیگری عقد و پیمان می‌بست، به نحو عقد ضمان جریره که يك ششم از میراث دیگری برای هم پیمان بماند که آن با قول خدای تعالی: «و اولوالارحام بعضهم اولى ببعض» نسخ شده است.

۱- عقد ملك عبارت از همان خریدن بنده یا کنیز است.

۲- عقد ضمان جریره: عبارت از پیمانی است که بنده‌ی آزاد شده، با شخص دیگری می‌بندد، بدین گونه که اگر مولا بنده‌اش را از بابت کفاره آزاد کرد دیگر مولی از آن بنده ارث نمی‌برد، و در این صورت است که بنده می‌تواند با شخص دیگری غیر از مولا پیمان ببندد به این تربیت که اگر جنایت و جرمی از عبد صادر شده و احتیاج به دیه پیدا کرد، آن شخص ضامن باشد و مبلغ دیه را ادا کند، به عبارت دیگر آن شخص ضامن جرم و جریره‌ی عبد باشد و در مقابل این ضمانت، هر وقت که عبد مردم آن شخص وارث عبد باشد. چنین عهد و پیمانی را عقد ضمان جریره می‌نامند.

۳- در صورتی مولا می‌تواند ارث ببرد که بنده را در راه خدا آزاد کرده باشد نه از جهت کفاره‌ی واجب از قبیل کفاره‌ی روزه، و کفاره یمین و ایذاء و مانند آنها.

«فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ» یعنی نصیب مقرر آنها را بدهید که آنها دارای استحقاق بوده، شایستگی به دست آوردن ارث را دارند.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا» زیرا که خداوند دقایق استحقاق بر حسب نسب را مشاهده می‌کند. در اینجا لفظ «شهِيداً» را آورد، و در آنجا «علیماً»، چون کیفیتی که از نسب حاصل است دقیق است به طوری که تمیز آن جز با مشاهده ممکن نیست، زیرا که علم غالباً در امور کلی و علم حصولی استعمال می‌شود، و شهود در امور جزئی و علم حضوری.

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» مردان بر زنان تسلط و حق نگهبانی دارند مانند تسلط و نگهبانی والی‌ها بر رعیت‌هایشان، و مردان مراقب احوال زنان بوده و کجی‌های آنان را راست می‌کنند.

گویا که منظور این بود که وجه استحقاق توارث بین زن و شوهر بیان شود، و اگر چه این معنا از ذکر عقد ایمان استفاده می‌شود ولی چون عقد ایمان ظاهر در آن عهدهای سه‌گانه است که گذشت و ممکن بود این قسم مخفی باشد، لذا آنرا مستقلاً ذکر نمود و به دنبال آن آداب معاشرت بین همسران را بیان نمود. «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» مردان را در جثه و نیرو، و ادراک، و حسن تدبیر، و کمال عقل بر زنان برتری داده است.

«وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» یعنی مردان یا فضیلت ذاتی دارند، یا فضیلت عَرَضِی که با هر کدام از آنها مستحق برتری و تسلط هستند، پس بر آنان است مراقبت از زنان و رفع گرسنگی و برآوردن حاجت آنان. و بر زنان است تسلیم و قبول نصیحت شوهران و حفظ حقوقشان در صورت غایب بودن آنان. «فَالصَّالِحَاتُ» زنان صالح از شأن و حکم خودشان خارج